

کاری نه در خور حافظ

دکتر سعید حمیدیان

واژه‌نامه غزل‌های حافظ. تألیف حسین خدیوچم. تهران. نشر ناشر. ۱۳۶۲. ۱۴۰ صفحه. ۲۰ تومان.

کتاب شامل این بخش‌هاست: یادداشت ناشر، دیباچه، متن واژه‌نامه و فهرست الفبایی مطلعها. در متن واژه‌نامه به ترتیب لغت یا ترکیب، توضیح، شاهد و کلمات آغازین مطلع غزل مربوط آمده است.

در دیباچه مؤلف مطالبی شکسته و بسته و از این شاخ به آن شاخ جسته می‌خوانیم، از این دست: رمز الهام گرفتن و صفت دل‌های الهام پذیر، اشاره و افاده‌ای درباره «رندمست» و باز درباره «الهام» و آنگاه حرفه‌ای دریاب «وارد» و «خاطر» و «پارامانت» و صفت «آیینه سان بودن دل» و «آیینه دانستن شعر» و بعد اشاره‌ای گذرا همراه با نقل قول‌های دیگران در این باره که شعر حافظ مثلاً «به مرحله‌ای از کمال رسیده که در طول قرن‌ها جایگزین آیینۀ درون‌نمای انسان شده» [جایگزین آیینۀ درون‌نمای...؟] و اینکه «سخن کز دل برون آید...» و پشت بندش نقل قول نسبتاً طولانی از مرحوم علامه قزوینی درباره میزان عقل سلیم و حافظ خوانی قزوینی و غنی و سپس انشا گونه‌ای تحت عنوان «کاخ سخن حافظ» و بازگشتی به سخن قزوینی ذیل عنوان «مرید حافظ». بدین سان این مطالب ملمع و مرقعی است از انشای مؤلف (که حجمی چشمگیر دارد ولی نه چرمی دندانگیر) و عمدتاً گفته‌های شادروان قزوینی که شاید روزگاری خیلی تازه‌تر از حالا بوده است. در مجموع، تلاثم و انتظام و اتساق چندانی هم بین این تکه‌ها نیست و بیشتر به «سالاد کلمه» می‌ماند. پس از این، معرفی تعدادی

کلام آخر آنکه چون مؤلف در مورد کتابشان اظهار امیدواری کرده‌اند: «صاحب‌دلان در این کار کوچک با دیده انصاف بنگرند» (ص ۲۳) منصفانه باید گفت که کار کوچکشان در مورد حافظ از اشتباهات بزرگ خالی نیست.

۱. حافظ با یادداشتها و حواشی دکتر قاسم غنی، چاپ افست مروی، ۱۳۵۶، ص ۱۸۲.
۲. ترجمه مفاتیح العلوم تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد یوسف کاتب خوارزمی، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۳۹. ذیل جام‌الجور، نکته در خور توجه آن است که تمام مطالبی که مؤلف در واژه‌نامه ذیل جام عدل آورده‌اند در حقیقت مربوط است به جام جور.
۳. اصالت و توالی ابیات در غزل‌های حافظ، مسعود فرزاد، حرف «ا ب ت خ» شیراز، ۱۳۵۳، ص ۲۳۸.
۴. حافظ با یادداشتها و حواشی غنی، ص ۲۳.
۵. فرهنگ اشعار حافظ، تألیف دکتر احمد علی رجائی، انتشارات زوار، جلد اول، ص ۱۹. ذیل واژه استغناء.
۶. حافظ با یادداشتها و حواشی غنی، ص ۶۹.
۷. فرهنگ معین، ذیل کلمه آذار.
۸. فرهنگ معین، ذیل کلمه لابه.
۹. این بیت نه تنها در دیوان حافظ، مصحح اسناد خانلری ص ۱۶۶، و چاپ قزوینی و غنی ص ۱۱۴ آمده، بلکه در تمام نسخ معتبر چاپی نیز آمده است.
۱۰. آوردن الاحباب و فصوص آلداب، ابوالمفاخر یحیی باخرزی، جلد دوم، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۷.
۱۱. تذکره میخانه، ملاعبده‌التی فخرالزمانی قزوینی، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰، حواشی ص ۹۲.
۱۲. صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می‌خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
۱۳. دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال‌الدین همای، تهران، ۱۳۴۱، حواشی ص ۵۵۹.
۱۴. کلیله و دمنه، به تصحیح مینوی، ص ۴۶. نیز فرهنگ معین، ذیل کلمه نسیم، که همین شواهد را نقل کرده است.
۱۵. دیوان عماد فقیه کرمانی، به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۵۹.
۱۶. فرهنگ معین، و لغت‌نامه دهخدا، ذیل آیینۀ‌دار.
۱۷. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف دکتر سید جعفر سجادی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۵۱.
۱۸. کنف‌الاسرار و عده‌الابرار تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی، جلد ۴، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ۲۴۵.
۱۹. احادیث منقوی، بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۶ و ۱۵۲.
۲۰. لغت‌نامه دهخدا و آندراج، ذیل کلمه جانب.
۲۱. فرهنگ معین، ذیل کلمه واقعه.
۲۲. فرهنگ اشعار حافظ، صص ۱۰-۱۱.
۲۳. داستان رستم و سهراب از شاهنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۹۴ و ۱۸۵.
۲۴. نفعات‌الانس، عبدالرحمن جامی، به تصحیح مهدی توحیدی پور، ناشر کتابفروشی سعدی، ص ۶۱۴.
۲۵. فرهنگ اشعار حافظ، ص ۳۹.
۲۶. شرح سودی بر حافظ، جلد دوم، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۱۸۸.
۲۷. کتاب عبر‌المشققین، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه هنری کریمی و محمد معین، ناشر انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران، ص ۶۳.
۲۸. تذکره میخانه، ص ۹۳.
۲۹. از کوچه زندان، دکتر عبدالحمین زرین کوب، چاپ دوم، ۱۳۵۴، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۱۶۷.

علت برای عیوب دیگر است و نیز به این لحاظ که گاهی يك مثال واحد واجد عیب مرکب است می‌توان آن را در این یا آن مقوله ذکر کرد. به این اعتبار ممکن است تقسیم‌بندی ما از این مقوله‌ها لزوماً دقیق و بی‌خلل نباشد، ولی برای نظم و نسق بخشیدن به مقال و پرهیز از تکرار، گزیری از این مقوله‌بندی نیست.

برخی نواقص

این مجموعه با آنکه نام واژه‌نامه غزل‌های حافظ را بر خود دارد، می‌توانست با افزوده شدن واژه‌های قصاید، قطعات و رباعیات خواجه - که بر روی هم چندان زیاد هم نیست - تبدیل به واژه‌نامه دیوان بشود. همچنین با وجود نام «واژه‌نامه» عملاً تعدادی ترکیب و حتی معدودی ابیات عربی را نیز در بردارد ولی نه به طور کامل یا تقریباً کامل، و پیداست اگر اینها را نیز در برمی‌گرفت حجم کتاب به اضعاف بیشتر از این می‌شد. به هر حال آوردن برخی و نیاوردن آنهای دیگر را نمی‌توان توجیه کرد.

برای اثبات اینکه این مجموعه چقدر ناقص است تنها چند واژه و ترکیب، آن هم از اوایل دیوان، مثال می‌آوریم: محمل، هایل، عقد، عقد ثریا، ام‌الخبائث (به فرض که مطابق اظهار مؤلف در دیباچه، چاپ خانلری نیز ملاک قرار گرفته باشد، در آنجا «بنت‌العنب» است که این نیز در کتاب نیست)، روضه دارالسلام، اخضر، الست، عظم، رمیم (ترکیب عظم رمیم)، دیجور و... حالا همین چند تا را با آن واضحاتی که توضیح شده و نمونه‌هایش را می‌دهیم مقایسه کنید تا معلوم شود ذکر کدامها لازمتر است.

توضیح و اوضاحت

مؤلف گونیا خواسته نواقص را بازواید جبران کند، مثال: «برآمد یعنی بالا آمد (ق غ - ۱۲۳) صبح برآمد (سودی)» می‌بینیم که این توضیح را نیز مستند به دو منبع فرموده‌اند! «براستان (= به راستان) یعنی قسم به راستان»، «بیک» که همه ذی‌المدخل نیز زاید است، از این گرفته که «یعنی قاصدی که پیاده می‌رفته» تا این که «عربها آن را تعریب کرده و فیج

منابع «که دسترسی به آنها برای پژوهشگران امکان پذیر است» و ذکر دوازه متن چاپی مختلف از دیوان خواجه که مؤلف مدعی استفاده از همه آنها در تدوین کتاب است. البته در ذیل هیچیک از ابیاتی که به شاهد داده معلوم نکرده که بر گرفته از کدام چاپ است، و شاید مؤلف محترم که این قدر در اندیشه دست راحت رساندن به پژوهندگان حافظ است، این تکلیف شاق بلکه لایطمان را محول به خود پژوهندگان کرده که بروند و ببینند که هر يك از این ابیات در کدام يك از چاپها به فلان یا بهمان صورت ضبط شده است. در مورد انگیزه تدوین واژه‌نامه شرح کشفی هست از «انگیزه‌های درونی و بیرونی مؤلف» و «راهی شدن به سفرهای دور و دراز علمی برای دست یافتن به منابع میراث مشترك فرهنگی در جهان اسلام» که زمینه را برای انس بیشتر با حافظ فراهم کرده و... (پیداست که حاصل این همه سیر و سلوک و تتبع نیز همین واژه‌نامه است که ظاهراً نه احتیاج به این قدر سیر و سیاحت دارد و نه خیلی هم از آن «انس» حکایت دارد). سرانجام چند شرح و فرهنگ ذکر می‌شود که به گفته مؤلف مورد استفاده ایشان بوده است. در اینجا نیز به این پرسش احتمالی خوانندگان که چرا در متن واژه‌نامه از دو منبع، یعنی بحرالفراسته و شرح اکبر پوره، کمتر یاد شده چنین پاسخ داده می‌شود که چون این دو به صورت نسخه خطی است، موارد مشترك و مشابه به ترجمه شرح سودی ارجاع شده است. همچنین در مورد مشترکات فرهنگهای مختلف با لغتنامه دهخدا نیز همین لغتنامه مأخذ قرار داده شده است. البته حافظ خوانی که وسیع و مجال تحقیق او در حد رجوع به این واژه‌نامه است، معمولاً در مقام تطبیق این موارد اشترک و تحقیق این اظهار مؤلف بر نمی‌آید.

*

در باب حسن این واژه‌نامه سخنی بیش از این - گرچه کلی گویی است - نمی‌شود گفت که به هر حال و صورت تعدادی مواد را یکجا جمع کرده و در همین حد مأجور و مشکور است. و اما عیوب آن.

قبلاً بگویم که بعضی از این عیوب معلول و به نوبه خود

گفته‌اند و امروز فبوج یعنی کولیاها» حال اگر باور به زاید بودن این تکه ندارید به شاهد بنگرید: ای پیک راستان خبریار ما بگو...؛ تزویر؛ «جام: پیاله آبخوری از سیم یا آهگینه و جز آن، پیاله شرابخوری (لغتنامه): جام می و خون دل هر یک به کسی دادند...»؛ «حجاب: پرده: حجاب چهره جان می شود غبار تم... یعنی تنم در برابر روحم چون پرده‌ای است که مانع رسیدن به وصل جانان می شود (سودی)» برای این افاضه محیرالعقول نیز به سودی استناد شده است؛ «دادخواه: دادخواهنده از کسی، شاکي، عارض» (که دادخواه خود اعرف از عارض است)؛ «دلدادن (که باید دل دادن نوشته شود): عاشق شدن، فریفته شدن (لغتنامه)»؛ «دوام: ثبات، همیشگی، پایداری (لغتنامه)»؛ زارو زارونزار؛ سرمست؛ سرو (درخت)؛ شدن، که معنای عادی «گشتن و گردیدن» نه توضیح می‌خواهد و نه شاهد؛ غبغب، غور، وظیفه، هجران و...

منابع کتاب

آنچه در این خصوص چشمگیر است قلت منابع و نیز عدم انتخاب بهترین منابع برای مقاصد بخصوص است. واژه‌ها اغلب تنها از روی یک منبع معنی شده و غالباً انگ سه منبع (لغتنامه، شرح سودی و مذاکرات قزوینی و غنی) در پای اکثر مدخلها خورده است. از لغتنامه دهخدا هم گاهی به نام لغتنامه و گاه دهخدا یاد می‌شود، شاید به این انگیزه که تنوعی به مآخذ داده شده باشد؛ حتی مؤلف در تعریف اصطلاحات عرفانی بجای آنکه از آنهمه متون منظوم و منثور عرفانی موجود و رسالات قدما مانند رساله منسوب به فخرالدین عراقی، رساله مشواق ملامحسن فیض، رشف‌الاحاط فی کشف‌الالفاظ اثر شرف‌الدین حسین بن الفتی تبریزی و یا از فرهنگهای جدید مانند فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تألیف دکتر سید جعفر سجادی و فرهنگ اشعار حافظ دکتر احمد علی رجائی و امثال اینها استفاده کند، غالباً از منابع عام مانند برهان قاطع و غیث اللغات سود می‌جوید و حتی رجوعی به کتابهایی که در دیباچه به عنوان کتابهای در دسترس یاد کرده نمی‌کند. برای نمونه بنگرید به واژه‌های انس، توبه، حجاب و غیرت.

شواهد لغات

در این باره نیز محدودیت و عدم انتخاب اصلح مشهود است. غالباً به یک شاهد اکتفا می‌شود، بی‌آنکه شواهد دیگری که برای معانی معینی قویتر هستند اختیار شود.

مثال: برای «رقیب» فقط این بیت آمده است: زرقیب دیوسپرت به خدای خود پناهام مگر آن شهاب ثاقب مددی کند خدا را در حالی که شواهد متعدد صریحتر و قویتری برای این معنی در اشعار حافظ هست، مانند:

روی توکس ندید و هزارت رقیب هست
در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست
برای «تغویذ» نیز این شاهد آمده است:
حافظ تو این دعا زکه آموختی که یار
تعویذ کرد شعر ترا و به زرگرفت
پیدا است که شاهد گویاتر و دقیقتری باید، مثل:
ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است
یارب ببینم آن را در گردنت حمایل

آمیزه‌ای از مطالب نامرتبط و نادرست

در بسیاری موارد بین واژه و کل یا بخشی از تعریف آن ارتباطی نیست و بسا که یکی از این دو یا این هر دو با شاهد ارائه شده بی‌ربط است. وقتی خطاها و عیوب ریز و درشت دیگری را هم بر این مجموعه بیفزاییم، چیزهایی از این دست از آب در می‌آید:

باد خوش نسیم: «باد اسم عام است که شامل نسیم هم هست. در اینجا ترکیب غریبی است. نسیم باد ضعیف و ملایمی است که گاه می‌وزد و گاه می‌ایستد یعنی در عین آنکه به ملایمت می‌وزد، گاه می‌ایستد، این است که نسیم را علیل گفته‌اند و تشبیه به مریض می‌کنند (ق غ - ۲۸)

شیراز و آب‌رکنی و آن باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است»
اولاً اینکه نسیم را علیل گفته و تشبیه به مریض کرده‌اند چه ربطی با شاهد دارد؟ ثانیاً تمام این تعریف زاید است و تنها چیزی که در اینجا جایش خالی است معنای درست «خوش نسیم» است. نسیم در امثال بیت بالا دقیقاً یعنی «رایحه» و ترکیب مذکور نه تنها «غریب» نیست، بلکه در متون مختلف و از جمله حافظ فراوان به این معنی به کار رفته است. صریحترین و قویترین شاهد را از خود خواجه می‌دهیم؛

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو

البته کسی که از این معنی خبر ندارد، شاهد بهتر را نیز نمی‌تواند برگزیند.

بوسه بر رخ مهتاب زدن: ابتدا این تعریف «گویا این کار کار

دیوانگان بوده» همراه با دو بیت از مولانا می آید و درست دو سه سطر بعد می خوانیم: «ولی حافظ بوسه بر رخ مهتاب زدن را به معنی دیگر آورده است!!»

روی نگار در نظرم جلوه می نمود

از دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم»

اولاً تعریف با چیزهای مبهمی مثل «گویا» درست نمی شود. ثانیاً دو بیت مثنوی هیچ ربطی به بوسه بر رخ مهتاب زدن ندارد. ثالثاً اگر می خواستید شاهی برای ارتباط ماه و دیوانه بدهید (که جایش هم در اینجا نیست) چرا بجای یا علاوه بر بیت نظامی این شاهد خوب از خود حافظ را نیاوردید:

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو

ابرو نمود و جلوه گری کرد و رویست

بی نیازی: «استغناء = بی نیازی حق است چنانکه آمده است
الله غنی و انتم الفقراء:

ساقی به بی نیازی رندان که می بده

تا بشنوی زصوت مغنی هوالغنی

استغناء الهی را به باد تشبیه کرده اند...» سپس علاوه بر این توضیحات بی وجه، شرح بالنسبه طولی درباره «باد بی نیازی» (!) با استناد به جهانگشای جوینی و در آخر، این بیت به شاهد «باد استغناء» داده شده است: بهوش باش که هنگام باد استغناء... الخ. با نظری به سروبشن این ماده، چند عیب آشکار به چشم می خورد که از آن جمله است:

(۱) مدخل «بی نیازی» است و هیچ دخلی به باد بی نیازی و باد استغناء ندارد. وانگهی برای ترکیب باد استغناء و شاهد آن باید جا و حساب دیگری باز شود که نشده است. هوالغنی نیز در همین حکم است.

(۲) شاهد (ساقی به بی نیازی رندان...) خودش داد می زند که سخن از بی نیازی رندان است و نه حق. پس تعریف «بی نیازی حق است... الخ» بیجاست.

(۳) مؤلف که این افاضه را می کند که «چنانکه آمده است الله غنی و انتم الفقراء» اولاً چرا نمی گوید یا در نمی یابد که در کجا آمده است؟ ثانیاً اگر در می یافت که در درج آیه ۳۸ سوره کریمه محمد (ص) است، خطای خود را به این صورت اصلاح می کرد: «والله الغنی»

آری، با این همه خطا و گم کردن سوراخ دعا در يك گله جا و با این گونه بی محابا چوب توی چشم معنی کردن، باید از زبان خواجه زبان بر بسته گفت: «بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجیبی است!»

«دیدم و (دیدم + و): این ترکیب که ظاهراً معنی «حاصل» و

زلفت هزار دل سبکی تاره بو بیت
تا عاشقان بوی نسیم ز بند جان
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ساقی بچند رنگ می اندر پیالارخیت
یارب چه غمزه کرده صد حاجی که خون خم
مطرب چه پرده ساخته که در پرده کسب
راه هزار چاره گراز چار سو بیت
بکشود نافه و در آرزو بیت
ابرو نمود و جلوه گری کرده رو بیت
این نقشها نگر که چه خوش در کده بیت
بانغریای قلمش اندر گلو بیت
برابل وجد و حال در بای بو بیت
حافظ همه اش نوزید و وصل نجات
احرام طوف کعبه دل بی وضو بیت

کار رفته، معنای اصطلاحی عرفانی قایل می‌شود. مثال از هر دو گونه:

انس: «خوگرفتن و آرام گرفتن به چیزی و الفت گرفتن (غیاث):

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو»

معنای عام و لغوی بالا را از فرهنگی عام همچون غیاث اللغات نقل کرده است، در حالی که بجا بود مثلاً از فرهنگ اشعار حافظ تألیف مرحوم دکتر احمد علی رجائی که جزو مآخذ کتاب ذکر شده و به تفصیل از این اصطلاح عرفانی سخن داشته است سود می‌جست.

توبه: «اولین مقام سیر طالب حق است و آن... الخ» سپس این بیت به شاهد آمده است:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
بهار توبه شکن می‌رسد چه چاره کنم
گرچه توبه در خیلی جاها به معنی و تعبیر عرفانی آن می‌آید، اما نه از این بیت معنای اصطلاحی عرفانی مستفاد می‌شود و نه از کل غزل.

چند مورد خطای دیگر

بتا (به کسر) بخلاف تعریف فرهنگها مخفف «بهل تا» نیست بلکه اصل آن «پتا» و باز مانده از pattay و pattdūan در فارسی میانه است به معنای ماندن. بنگرید به مقاله محسن ابوالقاسمی تحت عنوان «ده، دهی، دهید، دهاده» در مجله سخن، دوره ۲۳، شماره ۲، صفحه ۱۵۵.

«حطاف» به معنای پرستو به ضمّ اول است نه به فتح. «شحنه» به کسر اول درست است نه به فتح. همین خطا در مورد «شحنة النجف» - از القاب حضرت علی (ع) - نیز تکرار شده است. «عیار» به کسر اول صحیح است نه به فتح آن. «مزاد» به معنای زیاد کردن قیمت و به اصطلاح مزایده، به فتح اول است و نه به ضمّ.

جا دارد که خطاهای چاپی مثل «عقل عقلیه» (ص ۸۹) و «رساله قشریه» به «عقل عقیله» و «رساله قشیری» اصلاح شود. در ارجاعات نیز برخی لغزشها مشهود است، از جمله در صفحه ۷: «امام محمد غزالی نوآور سرشناس در جهان اسلام» منطقاً بهتر بود که مؤلف - که خود غزالی شناس است - غزالی را در درجه اول با عنوان «متکلم» یا «متفکر» یاد کند و آنگاه با صفات کلتری مثل نوآور سرشناس. در همانجا عارف شهید، عین القضاة همدانی، به این صورت وصف می‌شود:

«نتیجه» می‌دهد در دیوان خواجه چند بار تکرار شده. مرحوم غنی نیز به این نکته پی برده و یادآور شده که خواجه در چند غزل آن را به کار برده است (ق غ - ۱۱۵ و ۱۱۹)

دیدم و آن چشم دل سیه که توداری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
دفتر دانش ما جمله بشوید به می
که فلك دیدم و در قصد دل دانا بود
تا فضل و علم بینی بی معرّف نشینی
يك نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی»

ترکیب فعل دیدن با واو عطف در شواهد بالا چگونه معنای حاصل و نتیجه می‌دهد؟ آیا اگر «حاصل» و «نتیجه» را بجای «دیدم» و بگذاریم همان معادلۀ معنایی برقرار می‌شود؟ به فرض هم که مراد مؤلف این باشد که مثلاً «و» بعد از فعل «دیدن» مفهوم یا بار معنایی حاصل و نتیجه را به آن می‌بخشد، آیا عبارت مؤلف نادرست یا نارسا نیست؟ در مورد شاهد سوم نیز باید گفت که اولاً آوردن «مبین و» در ذیل مدخل «دیدم» و چندان صحیح نیست. ثانیاً در چند تا از چایهای معتبر و از جمله قزوینی و غنی که در توضیح بالا به یادداشتهای فراهم آمده از مذاکره آنان استناد شده «مبین که» است.

عبوس زهد:

عبوس زهد به وجه خمار نشینند
مرید فرقه دردی کشان خوشخویم
در جایی از توضیحات آمده است: «دردی کش: در این صفت معنی تحقیری هست، یعنی ناز پروردگان برخوردار، می صاف می‌نوشند اما دردی کشان مفلس درد ته خم...» از کجای این بیت معنای تحقیر دردی کشان بر می‌آید؟ وقتی شاعر می‌گوید که مرید این فرقه است، و در واقع آنان را در برابر عبوسان زهد تا بدین حد تعظیم می‌کند، آیا مؤلف اجتهاد در برابر نص نمی‌کند؟

عنقا: «طائری است درازگردن که هیچکس آن را ندیده است (غیاث)» درست است که عنقا را به معنای درازگردن و افعال وصفی مؤنث از ماده عنق (گردن) می‌دانند، اما باید پرسید اگر هیچکس آن را ندیده، درازی گردنش از کجا معلوم شده است؟ نقل عبارت غیاث اللغات که منطقی معیوب است چندان درست نمی‌نماید.

این را نیز بیفزاییم که مؤلف گاهی برای اصطلاحات عرفانی معنای عام ذکر می‌کند و گاه از آن طرف بام می‌افتد، یعنی برای واژه‌هایی که در موارد بخصوصی به معنای عام به

«شهید راه عقیده در گذرگاه مسلمانان قرن ششم در بخشی از ایران» این نگارنده کمتر چیزی از این عبارت دستگیرش شد. و این هم يك اشتباه عجیب: مؤلف در دیباچه، ضمن تشریح روش کار خود، واژه «داوری» را مثال می‌زند و درباره نحوه ضبط آن توضیح می‌دهد و شاهد نیز می‌آورد، در حالی که ماده «داوری» و یا «روزداوری» (چنانکه در شاهد آمده) اصلاً در متن واژه‌نامه وجود ندارد!

بی‌روشی یا بدروشی

پیداست که تمهید و تعقیب يك روش مشخص و مطلوب تا چه حد در تألیف واژه‌نامه لازم بلکه حیاتی است و نبود آن تا چه پایه سبب ناهمگونی و یا سردرگمی مراجعه‌کننده و برخی اشکالات دیگر می‌شود:

آذار (= ماه آذر): در شاهد «آذاری» به یاء نسبت است (ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید... در این مورد مطابق عرف فرهنگنویسی «آذاری» مدخل قرار می‌گیرد و آن را منسوب به آذر معنی می‌کنند و سپس آذر را توضیح می‌دهند.

الا یا ایها الساقی... باز میان آن همه بیت‌های ملمع عربی، تنها مصرع اول و آخر این غزل معنی شده است. همچنین از ابیات فراوان عربی در غزل‌های ملمع، تنها به ذکر معنای دو سه واژه اکتفا می‌شود، همچنانکه از بیت «الصبر مرّ و العمران / یا لیت شعری حتام القاه فقط» «حتام» آمده و از بیت «یا برید الحمی حماک الله / مرحبا مرحبا تعال تعال» تنها لغت «حمی» ذکر شده است. باید پرسید اگر بنا به معنی کردن عربیات نداشته‌اند، پس این موارد معدود در کتاب چه می‌کند؟

الفت: به «رنگ الفت» ارجاع شده و حال آنکه این یکی ماده مستقلی در کتاب نیست بلکه فقط «رنگ» آمده و در ذیل آن شاهدی برای «رنگ الفت» داده شده است.

بادیمانی / بارامانت: مؤلف گاه‌گذاری اشاره‌ای به آیات و احادیث مورد استشهاد می‌کند، مثلاً در ذیل این دو مدخل پیاپی به ترتیب حدیث نبوی «إني أشم نفس الرحمن من قبل اليمين» و آیه شریفه «إنا عرضنا الأمانة على السموات...» را ذکر کرده ولی با آنکه ظاهراً می‌خواهد این واژه‌نامه دست راحت رسان یا مرجعی دم‌دستی برای جویندگان باشد، معنای این چند آیه و حدیث را نیز ذکر نکرده است. این گونه موارد را هم با آن توضیح و اضحات که گفتیم مقایسه کنید.

تابوکه (به امید آنکه): در حالی که «بوکه» درجای خاص خود آمده است، لزومی نداشت که حساب تازه‌ای برای «تابوکه» باز شود، زیرا زیادتی «تا» دلیل نمی‌شود که مدخل

مستقلی قرار گیرد.

جامه قبا کردن: «کنایه از چاک کردن جامه... همچو حافظ به خرابیات روم جامه قبا...» مدخل مصدر است و به مصدر «چاک کردن» نیز معنی شده، و حال آنکه شاهد فقط «جامه قبا» (قید) است. این گونه موارد که مثال‌های دیگری نیز از آنها خواهیم داد، خلاف عرف فرهنگنویسی است، یعنی یا باید «جامه قبا» مدخل قرار گیرد و یا شاهدی به صورت فعلی داده شود، مثل این بیت خواجه:

چون گل از نکت او جامه قباکن حافظ

وین قبا در ره آن قامت چالاک انداز

چارتکبیر: شاهد آن «چارتکبیر زدن» است. پس بهتر است همین را مدخل قرار دهند.

خرقه قبا کردن: «جامه قبا کردن = خرقه دیدن». همین، و هیچ شاهدی هم داده نشده است.

دشمنکام: در ذیل آن فقط آمده است: «یعنی ثقیل الروح ← دوستکام». اولاً ثقیل الروح برابر «گرانجان» است و نه معنای دشمنکام. ثانیاً چرا به دوستکام ارجاع شده، درحالی که خود دشمنکام را باید تعریف کرد و برایش شاهد آورد.

روان: به معنای زود، تند، فوری. غیر از شاهد مربوط، بیتی دیگر نیز آمده که حاوی «روانی» (به یاء نسبت) است. هر چند روانی نیز به همان معناست، ولی عرفاً باید مدخلی مستقل قرار داده شود.

ریا: به آخر فرهنگ رجوع داده شده، یعنی جایی که تذکار و توصیه در باب مراجعه به بعضی منابع مهم است و در ضمن آن مثالی از یکی از انواع ریا از احواء علوم‌الدین غزالی ذکر شده است، در حالی که باید در ذیل خود «ریا» تعریف کلی آن و احتمالاً قسم یا اقسامی از آن همراه با شاهد بیاید. طایفه قلندریه: در شاهد «قلندری» است بنابر این، مدخل قرار دادن «طایفه قلندریه» نادرست است.

همچنین فعلها گاهی به صورت مصدری مدخل قرار گرفته است و گاهی به شکل فعلی. مثال را تنها از دو صفحه پیاپی می‌دهم تا این ناهماهنگی و بی‌روشی بهتر معلوم شود: بچشم کردن، بحل کردن (ص ۳۲) برآمد، برتايد (ص ۳۳).

*

این نگارنده با دیدن این واژه‌نامه بی‌اختیار به یاد آن لطیفه مشهور افتاد که شاعرکی به شاه عباس گفت: «من دیوان حافظ را جواب داده‌ام» و شاه عباس گفت: «جواب خدا را چه خواهی داد؟» آری، این گونه و این همه بیراهه روی نیز بیراهی کردن به حافظ است.